

احمد غلامی

غلامحسین ساعدی
در دی ماه سال ۱۳۱۴
در تبریز به دنیا آمد
و آذرماه سال ۱۳۶۴
در اثر خونریزی داخلی
از دنیا رفت.
در این آمدورفت نیم قرنی از قلم او
آثار بدیعی در زمینه‌ی رمان،
داستان کوتاه و نمایشنامه
بر جای ماند
که همگی نشان از
جایگاه غیرقابل انکار حضور او
در جریان فرهنگ معاصر ایران است.
در سیزدهمین سال درگذشت ساعدی
احمد غلامی داستان‌نویس
در دانشگاه تهران
سخنانی درباره‌ی آثار ساعدی
ایراد کرد. بخشهایی
از این سخنرانی را
در گلستانه‌ی این شماره
می‌خوانید.

به بهانه
آذر ماه ۷۷
سیزدهمین
سال مرگ
غلامحسین ساعدی

معمار

دیوار

کوژ

پرتوک

آثار غلامحسین ساعدی هرگز به
گونه‌ای شایسته مورد توجه و نقد و
بررسی و تحلیل قرار نگرفته است.
روحانیون، روشنفکران دینی، مردم
دیندار و اهل کتاب و نویسندگان
اخلاق‌گرا به دلیل شخصیت خود
ساعدی و اندیشه نهفته در آثارش و
نگرش او به دین و دینداری از او و
آثار او تیری می‌جستند. و متأسفانه
اندیشه غیردینی نهفته در آثار ساعدی
آن قدر عمیق و جدی نبود که روحانیون
و روشنفکران دینی را به عرصه نقد و
تحلیل آثار او بکشد و آثار ساعدی
اقبال این‌گونه نقد و بررسی را نیز از
دست داد.

آدمهای داستان ساعدی، ساده‌دل،
عقب‌مانده، بیمار و آسیب‌پذیرند.
دیوار کژ و کوژ و پرتوکی هستند

که کافی است نسیمی بوزد تا فرو
ریزند. مسیر زندگی‌شان عوض و...
آدم‌های ساعدی فرو می‌ریزند اما تمام
نمی‌شوند. اگر قرار بود تمام شوند
از خیلی وقت‌ها پیش تمام شده بودند.
آن‌ها همان‌گونه که هستند با باورهای
خودشان بسی خبر از چرک و نکبت
زندگی‌شان با ترس و واهمه‌های
خودشان به همه چیز و همه چیز که
جزئی از حیاتشان است به زندگی
ادامه می‌دهند. آدم‌های ساعدی شکوه
و شکایت نمی‌کنند برای زندگی بهتر
تلاش نمی‌کنند. همه چیز همانطور که
باید می‌بود هست و هر اتفاقی که
بافتد همان اتفاقی بوده که باید
می‌افتاده است. راز نهفته در دل
این تیرگی چیست؟ اما نکته مهم این
که خواننده از آدم‌های داستان
ساعدی بیزار نمی‌شوند و آدم‌های
ساعدی معنی برزخ زندگی خود را
نمی‌فهمند.

ساعدی در پرداخت شخصیت‌های
خود اصلاً صورتگری می‌کند، محال
است در کتاب ترس و لرز توصیفی
از ظاهر شخصیت‌های داستان پیدا
کنید. شخصیت‌ها فقط با یک اسم
شناسنامه‌ای در داستان حضور دارند
و دیالوگ‌های آنان بیانگر
شخصیت‌شان است. ساعدی
تصویرگری چهره‌ی آدم‌هایش را به
عهد خواننده می‌گذارد تا هر کس
براساس گفت‌وگوی شخصیت‌های
داستان چهره دلخواه را در ذهنش
تصویر کند. ساعدی عمیقاً به
واژه‌هایی که از دهان شخصیت‌های
داستانش بیرون می‌آید تسلط دارد. از
سوی دیگر آدم‌های داستانهای ساعدی
هیچ کدام قهرمان نیستند، هر کس نقش
خودش را دارد و آدم برجسته‌ای در
میان آن‌ها نیست. گویا آن‌ها همه
آدم‌های متوسط‌اند که تنها تفاوت آن‌ها
در حجم بلاهت‌شان است.

حرف‌ها و تصمیم‌های این آدم‌ها
مهم نیست مهم این است که خواننده
می‌داند که این آدم‌های گول و گنگ
هیچ کاری در برابر این کشتی بزرگ که
از دنیای متمدن آمده است نمی‌توانند
بکنند و حتا نمی‌توانند خودشان را
تغییر دهند و بعد از رفتن آن‌ها
نمی‌توانند دیگر خودشان باشند
آدم‌های ترس‌خورده‌ی مفلوک بیچاره.
این غریبه‌ها که می‌آیند زیبا هستند و
خوش‌رو و غذا فراوان دارند. مردم به
گدایی می‌افتند و با رفتارهای
تحقیرآمیز و دله‌دزی صبح تا شب و
شب تا صبح پس‌مانده غذاهای آن‌ها را
می‌خورند، آنقدر می‌خورند و مصرف
می‌کنند که کم‌کم از شکل انسانی خارج
می‌شوند وقتی کشتی می‌رود دیگر
آنها چیزی بیش از انگل‌هایی که منتظر
بازگشت کشتی نشسته‌اند، نیستند.
فصل پایانی کتاب، دردناک و
تاثیرگذار است. دردناک و تأس‌بار
است که جامعه‌ای پر از رعب، هراس و
خرافه که حتا خود به خود هم نمی‌تواند
روی پای خود بایستد فقط و فقط با
حضور دنیای مدرن به اف‌ضاح کشیده
می‌شوند که قابل ترحم و باورنکردنی
است. آمدن کشتی غریبه‌ها و پیاده
شدن آن‌ها در اطراف خانه سالم احمد
نمایانگر دو نکته اساسی است:

۱. به لحاظ ساختار داستان

۲. به لحاظ محتوای داستان

ساعدی پیش‌گویی دوران خود بود
همان‌طور که در داستان‌هایش با آوردن
نسمادهای تصویری زیبا وقایع را
پیشاپیش خبر می‌دهد. زمان بیماری
زن عبدالجواد در خانه اسحاق زن پیر با
کشتن خرچنگ در سطل پیشاپیش
مرگ فجع زن عبدالجواد را خبر
می‌دهد. غرق شدن لنج زکریا را با
نشان دادن عده‌ای سیاه‌پوش در یک
لنج که مرگ و نیستی را نشان
می‌دهد.